

مدارک تحصیلی:

دکتری پزشکی از دانشکده پزشکی تهران سال ۱۳۳۹
استادیاربخش عفونی ، دانشکده پزشکی ، دانشگاه علوم پزشکی اصفهان سال ۱۳۴۲
ادامه تحصیل با موافقت دانشگاه علوم پزشکی به آمریکا سال ۱۳۴۲
رزیدنت رشته کودکان در بیمارستان کودکان دانشگاه پنسیلوانیا سال ۱۳۴۵-۱۳۴۲
گذراندن بوردا تخصصی کودکان در آمریکا سال ۱۳۴۶
فوق تخصصی عفونی کودکان در دانشگاه تولین(نیو اورلئان، آمریکا) سال ۱۳۴۸
دانشجوی فوق لیسانس و اخذ ماستر در بهداشت MPH از دانشگاه تولین آمریکا سال ۱۳۵۰-۱۳۴۸
بازگشت از آمریکا به ایران و شروع کار در دانشگاه علوم پزشکی اصفهان سال ۱۳۵۰
ارتقاء از استادیاری به دانشیاری با تحقیق در مورد بیماریهای تب مالت و سل سال ۱۳۵۵
ارتقاء به مرتبه استادی سال ۱۳۶۱

سوابق کار اداری و مسئولیت های اجرایی:

سرپرست گروه بهداشت سال ۱۳۵۰
عضو شورای پژوهشی دانشگاه
عضو هیات ممیزه دانشگاه

پیشینه خانوادگی و زندگی نامه(از مکتب تا دانشگاه):

روز دوم خرداد سال ۱۳۰۸ در اصفهان متولد شد ، شش ساله بود و میخواست به مدرسه برود ، ولی مرحوم پدر او را به مکتب نزدیک منزل سپرد، محل درس شبستان مسجد بود ، گلیم پاره و کهنه ای پر از خاک کف زمین را پوشانده بود . شاگردان هر یک تشک یا پوستی با خود می آوردند و روی آن می نشستند، معلم عمامه ای به سر داشت و خود را شبیه علما در آورده بود و پوست بهتر و بزرگتری داشت که شهریه ی شاگردان را زیر آن تشک می گذاشت . شرعیات ، قرآن و گاهی هم گلستان سعدی را به ما می آموخت . پس از چند سالی به علت جابجایی منزل ، چون در اطراف منزل ما مکتبی نبود، لاجرم پدر او را به مدرسه ای به نام مدرسه علیّه اصفهان سپرد . روز قبل از رفتن به مدرسه ، حمام رفت ، و لباس نو پوشید . موقعی که پا به مدرسه گذارد و کودکان هم سن خود را دید، احساس شادی عجیبی کرد . تا دوازده سالگی در آن مدرسه به تحصیل پرداخت تا به کلاس دوم متوسطه راه یافت . روزی با برادر بزرگترش مشاجره و جدال کودکانه ای داشت و به او سنگی پرت کرد و چون مقصر بود مورد عتاب و خطاب پدر قرار گرفت و پدر برای تادیب وی ، فردای آن روز به مدرسه آمد . هنگامی که پدر از حیاط مدرسه قدم زنان به طرف دفتر مدرسه می رفت او را دید و به دو علت به خود لرزید ،یکی چوب و فلک محمد رضا فراش مدرسه و دیگری وجود کلاس موسیقی که در آن کلاس بود که هر ماه یک ساعت درس موسیقی داشت و مرحوم آقای عبدالحسین برازنده اصول موسیقی را تدریس می کرد . صدای موسیقی در کلاس توجه پدر را به خود جلب کرد ، با شکایت پدر به دفتر احضار شدو از همان کلاس موسیقی به طرف دفتر رفت . پس از اظهار ندامت و پشیمانی با وساطت ناظم بخشوده شد و به کلاس موسیقی برگشت . شب ، پدر به خانه آمد و اولین جمله ای که گفت این بود ((از فردا نباید به مدرسه بروی، من اجازه نمی دهم فرزندم تار و تنبک یاد بگیرد)) و فردای آن روز او را به بازار برد و دست یکی از حجره دارهای بازار سپرد. مدت سه سال در بازار با حقوق ناچیزی که آن را هم گویا پدر به استاد می داد، گذراند. در این مدت راستی، درستی و حقیقت در داد و ستدهای بازار ندید و راه و رسم داد و ستد بازار را هم فرا نگرفت . در آن زمان که در سن ۱۵-۱۴ سالگی بود موقعی که از گوشه میدان امام اصفهان به طرف بازار می رفت مغازه داران را می دید که به انتظار مشتریان هستند و با زبانی چرب سعی می کنند متاع خود را بفروشند و از این کار خوشش نمی آمد .

خاطرات برجسته دوران تحصیل یا خدمت:

بیماران جالب توجه:

هر طبیعی در دوران طبابت خود با بیماران جالبی برخورد می کند که بسیارند و در مورد آنها کتابهایی می توان نوشت. چون مواد مخدر مخصوصا در کشور ما در همه شئون اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی ما اثر گذاشته و کودکان معصومی نیز از این بلا دور نمانده اند، بنابراین تصور می کند شرح حال دو واقعه پزشکی را در رابطه با مواد مخدر برای خوانندگان عزیز شرح دهد.

۱- مادری کودک دو سال و نیمه اش را با حالت نگرانی و پریشانی نزدایشان آورد و گفت ((دو روز است کودک من دایما جیغ میزند و از سر و کول من بالا می رود و شب خواب ندارد)) از تغذیه و دفع مدفوع و علائم دیگر کودک سوال کرد. مادر پاسخ داد این دو روزه کودک شیر و غذا نخورده و دفع هم نداشته است.

در معاینه، کودک کاملا بیقرار بود و به زحمت معاینه گردید، تب یا علائم دیگر که نشانه بیماری باشد در او وجود نداشت. چون تشخیص بیماری برای او داده نشد، دارویی نیز تجویز نگردید و از مادر خواسته شد با ملایمت و بردباری کودک را آرام کند. روز بعد مادر، کودک را با همان حالت نزد او آورد و اظهار عجز کرد، از مادر سوال شد که کسی غیر از شما از کودک پرستاری می کند؟ او جواب داد فرهنگی هستم و کودک پرستاری دارد که چند روزی است او را اخراج کرده ام. بنا بر این به وابستگی کودک و پرستار خود مشکوک گردید. از مادر خواسته شد پرستار را دوباره به خانه دعوت کند و این کار سبب شد که کودک آرام بگیرد و شیر و غذا بخورد و به خواب برود، با این عمل مشخص شد که کودک به پرستار وابسته شده است. سرانجام با تهدید پرستار، مشخص گردید که پرستار او هر روز مقداری تریاک به کودک می داده است تا او به خواب برود و کودک معصوم معتاد به تریاک شده بود، با مشخص شدن موضوع و اخراج پرستار و تجویز موقت داروی مشابه، مشکل کودک برطرف گردید.

۲- زن جوان روستایی با گریه و زاری به وی مراجعه کرد و اظهار داشت ((شش کودکم در سنین ۴ تا ۸ ماهگی در حالی که سالم بوده اند در خلال چند ساعت و به طور ناگهانی فوت کرده اند و حالا مجددا حامله هستم)) با التماس از ایشان درخواست کمک کرد. پس از سوالاتی از او درباره مرگ کودکانش به تشخیص نرسیدو او را برای تحت نظر قرار گرفتن دوران بارداری و زایمان به پزشکی متخصص زایمان معرفی کرد. کودک سالمی به دنیا آورد و هر یکی دو هفته کودکش را برای معاینه نزد ایشان می آورد. کودک تا ۶ ماهگی رشد طبیعی داشت ولی در هر بار معاینه کودک و در برابر گفته او که کودک سالم است، مادر می گفت: ((دکتر بچه ام می میرد، می میرد)) به او دلداری میداد که کودک مشکلی ندارد، نگران نباش، چون مادر بسار نگران بود تلفن و آدرس منزل خودش را به او داد که هر زمانی برای کودک مشکلی پیش آمد به منزل من مراجعه کند روز جمعه ای ساعت ۶ عصر پس از بازگشت از خارج شهر به خانه، مادر را دید جلوی درب خانه اش روی زمین نشسته و بر سر و صورت خود میزند، با گریه و زاری گفت ((دیدم بچه ام مرد)) نگاهی به کودک انداخت رنگ او سفید شده بود و نفس نمی کشید. او را بلافاصله به نزدیکترین بیمارستان برد و اقدامات احیاء انجام شد و تنفس او برگشت و چون علائم مسمومیت با تریاک داشت درمان شد و کودک بهبود یافت سپس معلوم شد، مادر کودک را چند ساعتی به زنی می سپرده است که همسر عموی آن کودک بود که فرزندی نداشت و نمی توانسته است فرزندی به دنیا بیاورد. بنابراین از روی حسادت شش کودک این مادر را با دادن تریاک از پا در آورده بود و کودک هفتم با لطف و عنایت خداوند نجات یافت.

هدف و انگیزه انتخاب رشته تحصیلی خود:

در آن سن یکی دو پزشک را از نزدیک می دید که در جامعه عزت و حرمتی دارند و بر خلاف بازاریان با انسانها و جسم و روح آنها سرو کار دارند. از همان زمان آرزو کرد که طبیب شود و به خارج از کشور برود و استاد دانشگاه گردد. بنا بر این بازار را ترک کرد و با پولهایی که از دستمزد کار سه ساله اش به دست آورده بود و جمعا ۱۶۹ تومان بود به تحصیل خود به صورت شبانه ادامه داد و سیکل و دیپلم خود را به طور داوطلبانه گرفت و باعث جبران عقب ماندگی گردید. در این زمان نیز پدرش باز با ادامه تحصیل در رشته پزشکی مخالفت می کرد او می گفت: ((پس از اینکه پزشک شدی چقدر حقوق میگیری؟)). گفت ماهی هزار تومان. پیشنهاد کرد که از فردا به بازار بیا و ماهی هزار تومان از حجره بردار. اعتقاد داشت که باید به پدر و مادر با احترام رفتار کند و آنها را نرنجاند لذا با آنها مخالفتی نکرد، تا این که واقعه ی جالبی اتفاق افتاد: روزی با پدر در خیابان چهار باغ اصفهان به طرف بازار میرفتند که با یکی از پزشکان مشهور اصفهان شادروان مرحوم استاد دکتر ابوتراب نفیسی برخورد کردند، پدر در مقابل او ایستاد و ادای احترام کرد، سپس چند قدمی دورتر با یکی از تجار ثروتمند آن زمان برخورد کردند، پدر به او توجهی نکرد و حتی به او بی اعتنایی کرد، این دو برخورد او را بسیار خوشحال کرد و از موقعیت استفاده کرده و به پدر گفت: ((پدر چرا در برابر آن پزشک

جوان ایستادی و ادای احترام کردی و در برابر فلان تاجر بی اعتنایی)) او با تعجب گفت ((آن جوان پزشک من است و زیر نظر او هستم ولی با آن تاجر کاری ندارم)) به پدر گفت ((پدر من میخواهم مثل آن پزشک و حتی بهتر از او شوم)) پدر گفت آیا مثل او می شوی، جواب داد، حتما، پدر قبول کرد و گفت هر چه خواهی بکن و هر چه می خواهی بشو .

سالها گذشت در یکی از همایش هائی که در دانشگاه علوم پزشکی اصفهان برگزار شده بود اتفاقا با مرحوم استاد در یک ردیف نشسته بود و عکسی از آنها گرفته شد و خاطره قولی که به پدر داده بودبرایش زنده شد ، ولی پدر نبود و مرحوم شده بود ، عکس را بر سر مزارش برد و به او گفت (پدر خداوند تو را رحمت کند این عکس نشان قولی است که به تو داده بودم) .

پس از اخذ دیپلم دکترای پزشکی از دانشگاه تهران می خواست برای ادامه تحصیل به آمریکا برود ولی چون پدر بیمار و از کار افتاده بود و به او دلبستگی داشت از او خواست که او را ترک نکند و از رفتن به آمریکا برای ادامه تحصیل منصرف شود . خواسته پدر را پذیرفت و در بخش عفونی بیمارستان خورشید دانشگاه اصفهان به عنوان رزیدنت عفونی ، با شادروان استاد دکتر عبدالباقی نواب مشغول کار شدو پس از سه سال به سمت استادیار دانشکده پزشکی نا ئل کردید . در سال ۱۳۴۲ پس از فوت پدر ، برای ادامه تحصیل به آمریکا سفر کرد . پس از گذراندن دوران انترنی چون به رشته کودکان علاقمند بود ، در بیمارستان کودکان وابسته دانشگاه پنسیلوانیا دوران رزیدنتی را گذراند . پس از گذراندن امتحان مورد تخصصی کودکان ، در دانشگاه تولین در شهر نیواورلان در بخش عفونی زیر نظر استاد بزرگوار خانم مارگارت اسمیت ، به عنوان فلو دوران فوق تخصصی عفونی کودکان خود را گذراند و در ضمن دروس نظری و عملی برای دوره ماستر در بهداشت را تمام کردو موفق به اخذ فوق لیسانس (M.P.H) گردید .

بازگشت به ایران: پس از اتمام این دوره واقعه بسیار جالبی برایش اتفاق افتاد که او رابه وطن و دیاری که به آن تعلق دارد کشاند:

واقعه اول : شبی در بخش نوزادان بیمارستان دانشگاه پنسیلوانیا کشیک بود ، نوزادی را معاینه کرد و دارویی که احتیاج داشت در پرونده اش نوشت ، صبح روز بعد که به بخش نوزادان آمد متوجه شد پرستار دستور ش را اجرا نکرده است . ازپرستار سوال کرد ((او گفت به نظر من لزومی نداشت)) گفت ((من پزشک کودک و مسئول او هستم)) پرستار گستاخانه جمله ای گفت که او را منقلب کرد . او گفت ((برو به جایی که به آن تعلق داری)) گر چه از او به مسئولین بیمارستان شکایت کرد و او تنبیه شد ، ولی گفته او ایشان را بسیار متاثر کرد و به خود گفت، باید به جایی بروی که به آن تعلق داری و آن ایران، ایران عزیز است .

واقعه دوم : پس از خاتمه دوران فوق تخصص عفونی کودکان ، خانم دکتر مارگارت اسمیت استاد رشته عفونی کودکان برای دلجویی به ایشان پیشنهاد کرد که مخارج رفتن او را به نمایندگی بین المللی در تورنتوی کانادا بپردازد ، او هم با خوشحالی قبول کرد و با زن و تنها فرزندش برای دیدن نمایشگاه به آنجا رفتند موقعی که به نمایشگاه رسیدند سراغ غرفه ایران را گرفت و وارد غرفه ایران شد . صدای موسیقی ایرانی فضای غرفه بسیار بزرگی را که به شکل مساجد ایران بر پا شده بود پر کرده بود و در هر گوشه ای نشانه ای از هنرهای دستی ایران ، مخصوصا شهر اصفهان وجود داشت. ظهر در همان غرفه ، بوی دلپذیر غذاهای ایرانی مشامش را نوازش داد. به گوشه ای از نمایشگاه رفت و سر به دیوار گذاشت و مدتی به خاطر فراق دیار خود اشک ریخت و در آن زمان تصمیم گرفت که به ایران برگردد .

ازدواج: از ازدواج خود صاحب سه فرزند پسر شد به نام علیرضا ، امیر رضا و امید فرزند اول علیرضا علاقمند به مسائل روانی بود و در این رشته در آمریکا تحصیل کرد و از او سخنانی به یادگار مانده است : ساده زندگی کنید، ساده بیندیشید و همه را دوست داشته باشید . او در سال ۱۳۷۶ رخت از جهان بر بست و به دیار ابدی شتافت .

شادی ندارد آنکه ندارد به دل غمی آن را که نیست عالم غم نیست عالمی

فعالیت علمی و پزشکی من :

پس از بازگشت به ایران ، ابتدا گروه بهداشت دانشکده پزشکی را که امروز دانشکده بهداشت است پایه گذاری نمود و سپس در گروه کودکان مشغول بکار گردید و مدت ۳۸ سال افتخار معلمی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان را داشت و بهترین دقایق و ساعات دوره زندگی او زمانی بوده است که با دانشجویان رشته طب بوده و آنها را مانند فرزندان خود دوست می داشت و میدارد . از الطاف بیدریغ خداوند سپاسگذارست که او را توفیق داد که به آمال و آرزوی خود برسد و سهمی در آموزش پزشکی و درمان کودکان معصوم این مرز و بوم داشته باشد . برای بالا بردن مقام و الای حرفه مقدس پزشکی در هنگام تدریس تا آنجایی که امکان داشت با دانشجویان ، از اصول اخلاق پزشکی و رعایت آن صحبت کرده و اگر کسی از او دعوت می کرد تا درباره فضیلت علم پزشکی و اصول اخلاق پزشکی صحبتی داشته باشد ، دریغ نمیکرد و مخصوصا معتقد است هر پزشک سوگندی را که بقراط پدر دانش پزشکی در بیست و پنج قرن پیش توصیه کرده است باید بخواند و امضاء کند و به آن عمل نماید . ایشان سالها هنگام فارغ التحصیلی دانشجویان پزشکی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان ، سوگند نامه بقراط را برای آنها میخواند .

ذکر عوامل یا موانعی که در رسیدن به اهداف مورد نظر وجود داشته است :

هیچ مانعی در رسیدن به اهداف مورد نظرش وجود نداشت و با اراده قوی و با لطف و عنایت خداوندی به راه خود که تحصیل علوم پزشکی بود، ادامه داد و به شکر خداوند توفیق یافت.

فعالیت و سوابق علمی، پژوهشی، آموزشی از قبیل (سخنرانی، شرکت در سمینارها و کنفرانس ها)

سخنرانی در بیشتر مجامع علمی پزشکی کودکان مخصوصاً در تمام ۳۶ نوبت برگزاری بزرگداشت مرحوم دکتر محمد قریب شرکت داشته و دارد . سخنرانی در همه مجامع علمی ، تخصصی ، عفونی کودکان و بزرگداشت مرحوم دکتر احمد سیادتی و دیگران.

کتاب و مقالات معتبر علمی تالیف شده :

- ۱- تالیف کتاب من و کودک من این کتاب در سال ۱۳۶۵ و در تجدید چاپ های آن در هر سال مطالبی اضافه گردید، به طوری که در حال حاضر چاپ چهل و نهم آن در سال ۱۳۹۴ چاپ شده است .
- ۲- تالیف کتاب تغذیه کودک من که چاپ سیزدهم آن در سال ۱۳۹۳ انجام شده است
- ۳- تالیف کتاب رفتار من با کودک من که یازدهمین چاپ آن در سال ۱۳۹۳ انجام شده است
- ۴- تالیف کتاب مغز کودک من چاپ دوم آن در سال ۱۳۷۷ انجام شده است
- ۵- تالیف کتاب من و بیماری دیابت چاپ دوم آن در سال ۱۳۹۴ انجام شده است
- ۶- تالیف کتاب من و دوران سالمندی (چه کنیم که سالمندی سالم و پویا باشیم) چاپ اول آن در سال ۱۳۹۴ انجام شده است
- ۷- تالیف کتاب عفونتهای ویروسی دستگاه تنفس کودکان (سرماخوردگی) چاپ اول سال ۱۳۹۴
- ۸- تالیف کتاب دنیای بهتری برای کودکان بسازیم در حال نگارش
- ۹- تالیف شناسنامه بهداشتی برای کودکان

اختراعات و اکتشافات و بینان گذاری روش های نوین علمی، استاد نمونه کشوری و یا استانی و دریافت نشان ها و تقدیر نامه ها:

پایه گذاری و راه اندازی گروه بهداشت دانشکده پزشکی که امروز دانشکده بهداشت می باشد .

تجلیل و تقدیر از اساتید فرهیخته و بزرگوار آقایان دکتر فیض، دکتر قفقازی و دکتر معطر در شرکت داروسازی گل دارو سال ۱۳۹۶

عضویت در شوراها و کمیته ها و مجامع کشوری و یا بین المللی

عضو انجمن پزشکان کودکان ایران

عضو انجمن علمی کودکان آسیا

عضو تغذیه و بهداشت و تنظیم خانواده سازمان بهداشت جهانی WHO

عضو هیات بورد تخصصی کودکان

عضو هیات ممیزه دانشگاه سال ۱۳۷۰

اساتید تاثیر گذار در دوران پر افتخار تحصیلی :

هر انسانی به ویژه هر استادی، صفات و رفتار پسندیده ای دارد ، چون در مقام استادی، سمبل ، الگوی دیگران می باشد، ایشان از همه اساتید به ویژه شادروان استاد دکتر عبد الباقی نواب ، دکتر محمد قریب، دکتر آرمین، دکتر مهدی آذر، دکتر علی وکیلی و دکتر نجم آبادی بهره های اخلاقی ، رفتاری و علمی فرا گرفت و اگر در دانشگاه و جامعه آبرویی دارد از آنهاست .

رمز موفقیت در دوران طلائی تحصیل و خدمت:

وجود دانشگاه و عشق و علاقه به شغل پزشکی و همکاری، همکاران دلسوزدانشگاهی و مردم حق شناس شهر اصفهان و زادگاه خود از رموز موفقیتش می باشد و از این جهت خدای منان را سپاس می گوید.

فعالیت های برجسته دوران بازنشستگی:

تالیف کتاب من و بیماری دیابت سال ۱۳۸۳ ، تالیف کتاب رفتار پدر و مادر با کودک و نوجوان سال ۱۳۸۷ و تالیف کتاب من و دوران سالمندی سال ۱۳۹۳ و عضویت دفتر فرهیختگان دانشکده پزشکی اصفهان

پیشنهادهای و آخرین سخن:

- ۱- دانشگاه های کشور ما تابع وزارتخانه ها هستند و وزارتخانه تابع حکومت ، تا زمانی که دانشگاه ها از نظر بودجه، مدیریت و ارتقاء مستقل نباشند ، پیشرفت چشمگیر رقابتی در دانشگاه ها بوجود نخواهد آمد . در حال حاضر و براساس مقررات موجود ، بیمارستانها به صورت خود کفائی اداره و پرداخت سهمی از پرداختی بیماران ، به اعضاء هیات علمی داده می شود و حقوق اعضاء هیئت علمی نیز مکفی نیست، و در نتیجه اعضاء هیئت علمی به کارهای خصوصی می پردازند . بنابراین امیدی به پیشرفت چشمگیر در دانشگاه ها از نظر آموزش و پژوهش نخواهد بود. امید است دانشگاه ها بودجه های کافی و استقلال رقابتی به دست آورند تا بتوانند مانند دانشگاه های کشور های غربی محل تولید علم و پژوهش های کاربردی برای کشور عزیز ایران گردد.
- ۲- دوستدار سلامتی، دوستدار زندگی است تن خود را دوست داشته باشید تا از زندگی لذت ببرید.
- ۳- به رشته ی پزشکی که یکی از هدیه های الهی است و خداوند متعال به همه ما پزشکان عنایت کرده است باید عشق بورزیم و به بیماران مانند زن و فرزند خود بنگریم و رفتار کنیم، بدون شک عمل ما و دعای آنها موجب سلامتی و سعادت مندی دو جهان ما خواهد شد .



شادروان استاد دکتر ابوتراب نفیسی و دکتر جواد فیض

مدیر بازنشک شدن من مخالفت می کرد زیرا می خواست من مانند خودش در بازار تجارت کنم . زمانی که به بدر کفتم می خواهم مانند دکتر نفیسی باشم و استاد دانشگاه شوم پدر با این خواره و تصمیم من موافقت کرد و گفت آیامی توانی ؟ این عکس خاطره و خواره و توفیق مرانشان می دهد (خواستن توانستن است، بخواه تا توانی) آنچه ما را به مقصود می رساند عزم و اراده است نه تمنا و آرزو